

تاریخ اندلس
در دوره فتح اسلامی و حکومت والیان عرب
(۹۳ - ۱۲۸هـ / ۷۵۵-۷۱۱ م)

دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول (۱)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره ۳ - پاییز ۷۹

بعد از فتح مغرب، مسلمانان در پی فتوحات دیگری بودند تا زمینه نشر اسلام را هرچه بیشتر فراهم آورند. آمادگی مسلمانان و بروز شرایط مناسب، زمینه فتح یکی از مناطق وسیع یعنی اندلس را ممکن ساخت و با فتح آن، اسلام تمام این منطقه را فرا گرفت. ابتدا سیاست های مسالمت‌آمیز حکام و اتحاد مسلمانان توانست مسلمانان را به عزت و افتخار برساند، ولی دیری نپایید که بروز اختلافات قبیلگی و آشوب های سیاسی، سرزمین اندلس را در معرض تاخت و تاز اسپان، فرانک ها و ... قرار داد. مقاله حاضر با تکیه بر منابع اصیل به بررسی حوادث تاریخی فوق از سال ۹۳-۱۲۸هـ می پردازد.

مقدمه

مسلمانان، شبه جزیره ((ایبریا)) واقع در جنوب غربی اروپا را ((اندلس)) می نامیده اند و جغرافی دانان مسلمان آن سرزمین را از جنوب به مدیترانه، از شمال و مغرب به اقیانوس اطلس و از شرق به کوهسار پیرنه محدود دانسته اند. (۲) از آن جا که ریشه یابی گسترش اسلام در این منطقه از ابتدای انتشار تا رسیدن به اوج اقتدار اهمیت بسیاری دارد در این مقاله مختصر، صفحه ای چند از تاریخ اندلس (دوره ۴۶ ساله فتح اسلامی و حکومت والیان عرب) را با تکیه بر مطمئن ترین اسناد و مدارک، در سه بخش به ترتیب ذیل مورد پژوهش قرار می دهیم:

- ۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان;
- ۲) استقرار مبنای اجتماعی و اقتصادی تازه;
- ۳) درگیری‌های قبایل عرب و شورش بربرها.

۱) از آغاز فتح تا ابتدای دوره والیان

اندلس، هنگامی که نیروهای مسلمانان در کناره های نزدیک و جزیره های همسایه آن گسترش می یافت تحت حکومت گوت ها بود. (۳)

مسلمانان، مغرب دور را گشوده و بر شهر طنجه استیلا یافته بودند و برای سیطره کامل بر مغرب، کافی بود شهر سبته را که در مقابل طنجه و در سوی دیگر زبانه مغربی قرار داشت، به تصرف خود در آورند. تصرف این شهر از آن جهت برای مسلمانان دشوار بود که فرمانروای شهر، کنت جولیان، با تمام توان به دفاع از آن می پرداخت و هرگونه حمله ای را که به منظور فتح آن جا رخ می داد، دفع می کرد. با این وصف، موسی، پسر نصیر، (۴) مشتاق استیلا بر این شهر مستحکم شد و سرانجام به آن چه خواسته بود، رسید. (۵)

اندیشه فتح اندلس

وقتی مسلمانان مغرب را به طور کامل فتح کردند، طبیعی بود که موج کشورگشایی ایشان آرام نگیرد. طارق (۶) با سپاهیان عرب همراه خود، در کنار طنجه اردو زد.

موسی نیز نوزده هزار سپاهی از بربرهای به اسلام گرویده را با سلاح و ذخیره کامل در اختیار طارق گذارد. با گذشت زمان و پس از انتشار اسلام در مغرب، مردم آن سرزمین همواره دلیری بیشتری می یافتند و اسلامشان حماسی تر می شد و برای پیش بردن پرچم آیین نو، آمادگی فزون تری پیدا می کردند. بدین ترتیب اندیشه فتح اندلس یا اسپانیای اسلامی به اذهان آنان خطور کرد (۷) و توجه کامل طارق بدین کار جلب شد. در این اقدام، مسلمانان نه با تحریک حاکم سبته یا شهزادگان غیطشه، بلکه از روی ایمان اسلامی خویش، به جهاد روی آوردند تا نشر اسلام را هر چه بیشتر کامل کنند. در این هنگام نامه ای از کنت جولیان به موسی رسید که در آن مسلمانان را به فتح اندلس فراخوانده و وعده داده بود که سنگرهای خود را به ایشان خواهد سپرد. و چون موسی از طریق منابع اطلاعاتی کنت جولیان و همپیمانانش با خبر شد که اوضاع داخلی اندلس سخت دچار آشفتگی و اختلاف سیاسی است، به ندای وی پاسخ مساعد داد. (۸)

در پی پیشنهاد جولیان مبنی بر این که سبته و پایگاه های دیگر خویش را در اختیار مسلمانان می گذارد و کشتی های خود را هم برای انتقال ایشان در دریا به آنان می دهد و با سپاهیان خویش ایشان را همراهی و راهنمایی می کند، موسی از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (حکومت: ۹۶-۸۶هـ / ۷۱۵-۷۰۵ م) برای شروع عملیات پیشروی، نظرخواست و خلیفه موافقت خود را با این شرط اعلام کرد که نخست قدرت اندلس را با ((دست بردهای مرزی)) و اعزام گروه هایی برای حمله های کوچک و گذرا بیازمایند. (۹) بدین منظور در رمضان ۹۱ / ۷۱۰ م نیروی کوچکی مرکب از پانصد رزمنده مسلمان که صدتن از ایشان سواره بودند، باگذر از تنگه، از سبته به ((شبه جزیره ایبریا)) در آمدند. این عبور در حقیقت یک حمله اکتشافی بود که به فرماندهی ابوزرعه طریف بن مالک معافری انجام شد. این گروه در جنوب اسپانیا در کنار شهری کوچک که اکنون با انتساب به همین فرمانده ((طریفه / جزیره طریف))

نام دارد، پیاده شده، دست بردهای آزمایشی خود را آغاز کردند و با انبوهی از غنایم به سلامت باز گشتند. موفقیت‌آمیز بودن این یورش، مسلمانان را به فتح اندلس امیدوار ساخت و ایشان را تشویق کرد که به فرماندهی طارق بن زیاد به حمله ای بزرگ بر پردازند.

حمله گسترده و فتح اندلس
طارق در ماه رجب ۹۲ / آوریل ۷۱۱ از تنگه عبور کرد و در کنار کوهی لنگر انداخت که با انتساب به وی ((جبل طارق)) نام گرفته است. (۱۰) طارق اخبار پیشروی‌ها را به اطلاع موسی می رسانید و چون از موسی کمک خواست، او نیز در رمضان ۹۲ / ژوئن ۷۱۲ با سپاهی مجهز حمله خود را آغاز کرد و پس از گذشت يك سال از شروع حمله موسی، دو فرمانده در شهر طلبیره (Tynavera) واقع در شمال غربی طلیطله، به هم رسیدند و پس از چهار سال اندلس به دست مسلمانان فتح شد و مسلمانان (۱۱) از دورترین نقطه جنوبی تا کپساران پیرنه (Pareness) و سواحل شمالی و از مالقه و طرکونه در شرق تا مالمریه و اشبونه در غرب را گشودند و از دشت های جنوبی تا ارتفاعات قشتاله را تصرف کردند و از هیچ شهر بزرگ یا دژ استواری نگذشتند، مگر این که بر فرازش پرچم اسلام را بر افراشتند و آن سرزمین را تحت قلمرو وسیع دولت بزرگ اسلامی درآوردند و دامنه فتوحات ایشان در سواحل شمال شرقی اندلس به شهر جیحون (Gijon) در کناره خلیج بسکای (Biscay) رسید. (۱۲)
بالاخره در سال ۹۵هـ / ۷۱۴م موسی بن نصیر و طارق بن زیاد از سوی ولید بن عبدالملک به دمشق فراخوانده شدند و پیشروی‌ها متوقف شد. در گزارش ها آمده است که ولید پس از باخیر شدن از این همه فتح و پیروزی موسی بن نصیر، بدگمان شد و پنداشت که وی قصد دارد او را از خلافت خلع و خود در آن جا به استقلال حکومت کند؛ نامه های موسی هم به علت درگیری‌ها مدتی به تاخیر افتاد و بر بدگمانی خلیفه اموی افزود. اما موسی هیچ گاه چنین فکری در سر نداشت، بلکه می خواست سپاه اسلام را پس از فتح کامل اروپا از طریق قسطنطنیه و آسیای صغیر به شام، پایتخت خلافت اسلامی برساند و به این ترتیب تمامی حوزه مدیترانه را تحت اختیار دولت اسلامی درآورد، ولی اصرار ولید بر آمدن وی به دمشق او را از هدفش باز داشت با وجود این، تاریخ نویسان وجوهی را برای مثبت ارزیابی کردن عمل خلیفه برشمردند و گفته اند خلیفه می خواسته است تا از نزدیک با او به گفت و گو بپردازد و از حقیقت رویدادهای اندلس و فرنگستان مطلع گردد و در عین حال درجه وفاداری موسی را با رویارویی بسنجد و یا ممکن است ولید از این امر ترسیده باشد که دور افتادگی، مسلمانان را از بین ببرد. (۱۳)
به هر حال، موسی در ۹۵هـ / ۷۱۴م اندلس را ترک کرد و هنوز در راه بازگشت به شام بود که ولید بن عبدالملک درگذشت و برادرش، سلیمان (حکومت: ۹۶-۹۸هـ / ۷۱۵-۷۱۷م) جانشین او شد. موسی بن نصیر هم درحالی که فرزند خود، عبدالعزیز را به عنوان والی به حکومت اندلس گماشته و حبیب، پسر ابوعبده بن عقبه بن نافع را به عنوان وزیر، یا معاون وی تعیین کرده بود، خود در مدینه درگذشت.

شبهه حکومت عبدالعزیز
عبدالعزیز نقاطی از اندلس را که در زمان پدرش ناگشوده مانده بود، گشود؛ به خصوص در طول ساحل شرقی اندلس و تا شهر برشلونه (بارسلون) پیش رفت. در این منطقه با یکی از نجبای گوت به نام تدمیر که از یاران مسلمانان بود، پیمان بست و به مقتضای این پیمان، قلمرو او تحت نظارت مستقیم حکومت مسلمانان در آمد. متن این پیمان نامه در منابع آمده است. (۱۴)
سپس برای آرامش اوضاع، سیاست مسالمت و ائنتی را در پیش گرفت. او مردی خیرخواه و با فضیلت بود. به حکومت نوپا و اداره آن سامان بخشید و برای اجرای احکام قانونی و تنظیم اصول مدنیت اسلامی، ((دیوان)) تأسیس کرد، تا احکام و اصول را به تناسب اوضاع رعایای جدید تنظیم کند و در پیرامون قانون، مدنیت اسلامی و وفاق ملی مسلمانان، هرچند از قبایل گوناگون باشند، با تکیه بر وحدت کلمه آشکار شود. (۱۵) عبدالعزیز شهر اشبیلیه را به پایتختی حکومت برگزید و با همسرش در دیر ((سانتا روبنا)) مسکن گرفته و از دیر به عنوان مسجد برای برگزاری شعایر اسلامی استفاده کرد. (۱۶)
از نظر موقعیت جغرافیایی شهر اشبیلیه ویژگی خاصی داشت؛ این شهر بر ساحل راست نهر پرآب وادی الکبیر و در غرب مصب آن در يك خلیج عمیق، قرار گرفته بود و از بزرگ ترین و مستحکم ترین و آبادترین شهرهای جنوبی اندلس به شمار می رفت. وجود دژها، باروها و امکانات ارتباطی با شهرهای دیگر، موقعیت جغرافیایی آن را به يك بندر دریایی درجه يك تبدیل کرده بود. در اصل، موسی آن را برای عبدالعزیز در نظر گرفته بود تا با پهلو گرفتن کشتی های مسلمانان در آن، به منزله دروازه اندلس باشد. (۱۷)

ناموفق بودن سیاست عبدالعزیز
عبدالعزیز به رغم سیاست مسالمت طلبانه خود، نتوانست میان قبیله های گوناگون وفاق پدید آورد و حتی به فرو خواباندن شورش های سپاه خود موفق نشد. وی به سبب این که بیش از حد، مطیع همسرش بود و به آیین ها و تشریفات سلطنت به نوعی گرایش یافته بود، در اهداف خود ثابت قدم نبود و چنان که برخی از مورخان یاد کرده اند: ((وی به سان شاهان گوت، افسر گوهر نشانی برسر می نهاد و به یارانش در هنگام باریابی فرمان می داد که برایش به خاک بیفتند)). هم چنین گفته اند که او سلطنت می جست و در آن جهت تلاش می کرد و برای استقرار حکومتی مستقل برای خود در اندلس می کوشید. به همین دلیل گروهی از سپاه به تحریک سلیمان، خلیفه اموی او را کشتند، تا از موسی که غنیمت ها و هدیه های اندلس را برای ولید می برده است، انتقام بگیرند. (۱۸)

ایوب لخمی، نخستین والی اندلس
سپاه اندلس پس از ترور عبدالعزیز، ایوب، پسر حبیب لخمی را به حکومت اندلس برگزیدند و با حکومت یافتن او دوران والیان عرب آغاز شد. حکومت اعراب بر اندلس اسلامی تا سال ۵۲۸هـ / ۷۵۶م استمرار داشت تا این که در این سال عبدالرحمان بن معاویه، ملقب به ((الداخل)) (وارد شونده به اندلس)، توانست خلافت امویان اندلس را بنیان گذاری کند.
در این فاصله زمانی، شماری چند از امیران عرب بر اندلس حکومت کردند که برخی از آن ها از جانب خلیفگان مشرق به طور مستقیم تعیین می شدند و برخی دیگر از سوی والیان افریقا و تعدادی را هم سپاه اسلامی اندلس، خود برمی گزید و سپس دستگاه خلافت، ایشان را تأیید می کرد. این دوره هرچند کوتاه بود، اما در تاریخ اندلس، بسیار مهم است، زیرا در همین دوره،

بنیادها و مبناهایی نهاده شد که حکومت مسلمانان بر آن ها استوار بود. چنان که در همین دوره، انگیزه ها، عوامل و اسباب اختلاف نیز پی افکنی شد و سرانجام موجبات سقوط آن را فراهم ساخت. (۱۹)

۲) استقرار میانی اجتماعی و اقتصادی تازه

فتح شبه جزیره ایبریا (اندلس) به دست مسلمانان، در زندگانی عمومی و در نظام های اجتماعی و اقتصادی آن سرزمین، سرآغاز یک دوران تازه و ابتدای یک تحول و تکامل بسیار مهم بود، زیرا پیش از آن اقلیتی ستمکار و فراهم آمده از شهریاران و اشراف و نجیبی ممتاز بر یک ملت سروری و حکومت می کردند و ایشان را به زشت ترین وجه ممکن، مورد بهره کشی و اجحاف خود قرار می دادند و حتی آنان را در بردگی و بندگی خویش نگاه می داشتند.

اسلام در چنین وضعیتی به این سرزمین آمد تا تمامی آن وضعیت نابه هنجار را از میان بردارد و فرصت های عدالت، آزادی و برابری را در اختیار همه مردم بگذارد. با این که مدتی مسلمانان گرفتار تثبیت و گسترش فتح بودند، در طی چند سال اندک توانستند عنصرهای آشفتگی را ریشه کن کنند و اداره امور کشوری را که تازه گشوده بودند، سامان بخشند و به سوی استقرار میانی مدنیت متریقی و اجرای آرمان های والای اسلامی و انسانی حرکت کنند، چرا که در اسلام حکومت کردن هدف نیست، بلکه وسیله ای است برای انتشار اسلام و عملی کردن آرمان های اسلامی. (۲۰)

در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی همواره میان ماندگاری اسلامی و موفقیت دعوت اسلامی، با عملکرد حکومتگران و ایجاد همخوانی ایشان میان آرمان گرایی و واقع گرایی از سویی، و فراهم آوردن موجبات رفاه، دلخوشی و خوشنودی ملت هایی که دل به حکومت اسلامی سپرده و تحت اطاعت مسلمانان در آمده اند از دیگرسو، همبستگی کاملی وجود دارد.

کیفیت رفتار مسلمانان با اهل ذمه

اهل ذمه پیروان دین های دیگری بودند که به فرمان اسلام گردن نهاده و از طریق امضای قراردادهای و پیمان نامه ها با حکومت اسلامی و مسلمانان پیوند همزیستی مسالمتآمیز می بستند و با پرداخت جزیه (مالیات سرانه) ضمن حفظ فرهنگ و دین خود، در پناه مسلمانان در میآمدند و از آزادیهای مدنی و اجتماعی زیادی برخوردار می شدند. در ارتباط با مالکیت زمین ها و لزوم پرداخت خراج (مالیات اراضی)، میانی اقتصادی معینی به اجرا درمیآمد که مسلمانان خمیرمایه ها و تشکیلات اداری و دیوانی آن را از فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانی اقتباس کرده و با وحی اسلامی تطبیق داده بودند. و شاید از همین روی است که طبق تصریح منابع کهن هر سه واژه کلیدی در این زمینه، یعنی جزیه، خراج و دیوان کلماتی برگرفته از زبان فارسی اند. (۲۱)

قرارداد صلح عبدالعزیز و تدمیر

مسلمانان در خلال فتح های خود با هر یک از منطقه های اندلس از طریق پیمان نامه های ویژه ای پیوند برقرار می کردند. این پیمان نامه ها هر چند با یکدیگر در بافت و در برخی جزئیات مختلف اند، اما در روح و اساس یکسان اند. در معاهده ای که میان عبدالعزیز و تدمیر منعقد گردیده نیز همان توافق کلی با روح اسلامی وجود دارد، در این معاهده آمده است:

((بسم الله الرحمن الرحيم. این نوشته ای است از عبدالعزیز، پسر موسی، برای تدمیر، فرزند غندریس، هنگامی که برای صلح آماده شد؛ تا این که پیمان و قرار خدا را که پیامبران و رسولان خود را بدان خاطر فرستاده است، نگهدارد و تا این که در پناه خدا و در پناه [حضرت] محمد(ص) باشد و تا این که بدو و به هیچ کدام از یارانش بدی نرساند و [در حقشان] کوتاهی نشود و بدیشان دشنام ندهند و میان ایشان و همسران و فرزندان ایشان جدایی نیندازند و ایشان را نکشند و کلیسای ایشان را آتش نزنند و ایشان را بر دینشان اجبار نکنند و این که صلح با ایشان بر هفت شهر است و البته او نگهداری پیمان را فرو نخواهد گذارد و قرارداد بسته شده را برهم نخواهد زد و هر آن چیزی را که بر او لازم گردانیده ایم و انجام دادنش را برایش بایسته شمرده ایم، درست خواهد دانست و هیچ خبری را [از ما] پنهان نخواهد کرد و بر عهده وی و یارانش از آن جهت، پرداخت جزیه است [به شرح ذیل]: بر هر شخص آزادی، یک دینار ۲۶۵ / ۴ گرم زر مسکوک [نقد، و چهار مد] هر مد ۴ / ۲۶ کیلوگرم گندم، و چهار مد جو و چهار قسط [هر قسط: ۵ / ۱ کیلوگرم] سرکه، و دو قسط عسل و یک قسط زیتون و بر هر برده، نیمی از این مقادیر است.

بر این پیمان، عثمان، فرزند عبدالله رجعی و سلیمان، فرزند قیس تجیبی و یحیی، فرزند یعمیرهمی و بشیر، فرزند قیس لخمی و یعیش، فرزند عبدالله ازدی و ابوصم هذلی گواه بودند و در ماه رجب سال ۹۴ نوشته شد.)) (۲۲)

ساماندهی آشفتگی ها با تسامح دینی

مسلمانان در سال هایی اندک، توانستند عناصر آشفتگی و نابه سامانی را از میان بردارند و به سرزمینی که گشوده بودند، سازمان اداری بخشند. ایشان آیین ها، قوانین و قاضیان خود و بومیان را برای آنان به رسمیت شناختند حتی برایشان حاکمانی از میان خودشان تعیین کردند که استان ها را اداره و مالیات ها را جمعآوری و قوانین و فرمان ها را اجرا می کردند و خود مسلمانان تنها وظیفه های عالی حکومتی را بر عهده داشتند و بر حسن اجرای قوانین نظارت می نمودند. بدین ترتیب، بسیاری از اوقات والی، رئیس شهربانی، والی خراج، متصدی برید و اطلاع رسانی و قاضی از میان بومیان بودند. (۲۳) مسلمانان با اقلیت های دینی به خصوص مسیحیان، با تسامح دینی رفتار می کردند و بهره مندی از جلوه های این تسامح دینی چنان گسترده بود که کنیزان و بردگان را هم شامل می شد. (۲۴)

خطمشی سیاسی تسامحآمیز والیان و نتایج مثبت آن

والیانی که بعد از عبدالعزیز به حکومت رسیدند، از جمله سمح، فرزند مالک و عنسه، فرزند سحیم کلبی و... همه همین خطمشی سیاسی تسامحآمیز اسلامی را به کار بستند. سمح بر مسیحیان جزیه مقرر کرد و ایشان را در عمل به آیین های دینیشان آزاد گذارد. هم چنین عنسه، فرزند سحیم کلبی و عبدالرحمان غافقی، خودشان شخصا در استان ها می گشتند و به دادخواهی های مردم رسیدگی می کردند؛ بی آن که میان دین های مختلف و میان پیروان آن ها تفاوتی قائل شوند و حتی غافقی کلیساهایی را که از مسیحیان گرفته شده بود، به ایشان باز پس داد.

این تسامح دینی برای آندلسیان و اسپان ها و... هیچ جای گلایه ای باقی نمی گذاشت و اسلام در همزیستی مسالمتآمیز با

یهودیان هیچ مشکلی نمی دید و میان ایشان در همه حق ها و مسئولیت ها جانب مساوات را نگاه می داشت. (۲۵) نتیجه این سیاست والیان مسلمان، خشنودی همگان از جمله مسیحیان از نظام جدید بود. بدین لحاظ ایشان حکومت مسلمانان را بر حکومت فرانک ها و گوت ها ترجیح می دادند.

از روشن ترین دلیل های خرسندی مسیحیان از حاکمان تازه خود این است که حتی يك شورش دینی در این دوره در کشور برپا نشد. البته برخی از خلفای اموی دمشق نیز در تلاش برای گسترش روح حقیقی اسلام از هیچ کوششی دریغ نمی کردند؛ مثل خلیفه اموی تبار علوی رفتار، عمرین عبدالعزیز که به گفته پژوهشگران، در دوره خلافت وی حتی يك نفر بربر باقی نماند که به آیین اسلام در نیامده باشد. کافی بود شخصی ((شهادتین)) (گواهی بر یگانگی خدا و پیامبری حضرت محمد(ص)) را بر زبان راند، تا از پرداخت جزیه معاف گردد و مسلمان شمرده شود، بی آن که به رعایت دقیق واجب های دینی اش مجبور باشد. (۲۶) عمرین عبدالعزیز خلیفه ای به حقیقت دین دار و بسیار دوراندیش بود و می دانست که نوادگان همین نومسلمانان، سپاه مخلص اسلام اند، به خصوص پس از فتح اندلس به دست مسلمانان؛ زیرا پیروزی سریعی که نخستین فاتحان به دست آوردند، انگیزه نیرومندی شد برای کسانی از بربران مسلمانانی که عقب مانده بودند، تا از دریا عبور کنند و به رزمندگان پیوندند. در همان زمانی که بربران شمال آفریقا تحت تاثیر فاتحان مسلمان، زبان عربی و مبنای دین را می آموختند، بسیاری از مهاجران عرب، از ریشه دارترین قبیله ها و از آشناترین اشخاص با دین و زبان بودند که بر مسیحیان و یهودیان خود اندلس تاثیر زیادی داشتند و این اثرگذاری در گذر زمان همواره آشکارتر شد.

مسیحیان با نام ((معاهدان)) و ((مستعربان)) شناخته می شدند. معاهد انتساب ایشان را به پیمان هایی می رسانید که با حاکمان مسلمان بسته بودند و چون مسیحیان اندلس از مسلمانان هم زبان و فرهنگ و هم سبک زندگی را یاد می گرفتند و بسیاری از ایشان زبان عربی را به خوبی می دانستند، مستعرب نام گرفتند. مسلمانان و مسیحیان در کنار هم آزادانه و بسیار دوستانه می زیستند. (۲۷)

اصلاحات اقتصادی و تسهیلات مالی در امر جزیه، خراج و کارهای دیوانی حکومت اسلامی در اصلاحات اقتصادی خود هم مالیات ها را پایین آورد و هم در ساده کردن آن ها کوشید؛ تا جایی که مقدار جزیه در اندلس از دو دینار فزون تر و از دوازده درهم (هر درهم: ۲۶۵ / ۴ گرم نقره مسکوک) کمتر نمی شد و کم و زیاد آن به توانایی مادی شخص جزیه دهنده بستگی داشت و در کنار این مبلغ نقدی، مفادیری هم جنسی دریافت می گردید. (۲۸) زمین ها از نظر مالکیت بر دوگونه بودند: نوع نخست، زمین هایی بودند که دولت در اختیار گرفته بود، از قبیل زمین های درباریان دولت گوت یا زمین های کلیساهای دولتی یا آن هایی که صاحبانشان رها کرده و از کشور گریخته بودند. این گونه اراضی، اگر چه به طور قانونی ملك دولت بودند، اما دولت تنها ۱۵ آن ها را برای تامین بودجه و هزینه های عمومی نگاه می داشت و بقیه را در میان سپاهیان، مهاجران عرب و بربر و دیگر مسلمانان تقسیم می کرد.

در تقسیم زمین، ولایت های شمالی، یعنی گالیکیه (جلیقیه)، لیون و اشتریاس به بربرها تخصیص یافته بود و ولایت های جنوبی به قبایل عرب. کارگران تابع (Siervas) گوت ها که به کشت و کار در اراضی می پرداختند، بایستی خراج را به ارباب خود یا به قبیله ای می پرداختند که مالک زمین ها شده بود، و مقدار آن ۲۵ محصول بود. نوع دوم، زمین هایی بود که هم چنان در دست صاحبان اصلی قرارداشت و مالکان تنها خراج آن ها را می پرداختند و در تعیین مقدار آن، توان بازدهی زمین در نظر گرفته می شد و در هر صورت از ۱۱۰ محصول تجاوز نمی کرد. (۲۹)

خراج از همه کسانی که زمین را مالک می شدند، یکسان گرفته می شد و در این امر هیچ تفاوتی میان مسلمان و ذمی وجود نداشت. از این رو مسلمانان در آزادسازی کشاورزان اندلس از چنگ فئودالیسم کهن بسیار تلاش کردند و زارعان برای نخستین بار در زندگی خود مالک زمین ها شدند و با انتقال مالکیت از راه خرید و فروش، حق تصرف یافتند؛ حتی که پیش از فتح اسلامی نداشتند. (۳۰)

۳) درگیری های قبایل عرب و شورش بربرها

سیاست داخلی والیان اندلس از آغاز دوره عبسه، فرزند سحیم کلبی در سال ۵۱۰۲ / ۷۲۱م، به سمت دسته بندیها و جنگ قبایلی و نزاع شدید میان قبیله های عرب قیسی و یمنی گرایش یافت. هر کدام از عبسه، فرزند سحیم و عذره، فرزند عبدالله فهری و یحیی، فرزند سلامه عاملی در خلال فرمانروایی خود که هفت سال به طول انجامید (شوال ۱۰۲ - ربیع اول ۱۱۰ / مارس ۷۲۲ - ژوئن ۷۲۷) با جانبداری از قبایل یمنی، آتش کینه را در سینه های قبایل قیسی اندلس برافروختند؛ آتشی که در حقیقت به خودی خود برافروخته بود؛ زیرا بسیاری از افراد قیسی، جنگ های میان زبیریان و مروانیان را در مشرق دیده بودند حتی کسانی از ایشان با چشم خود، کشتار و بخت برگشتگی قیسیان را به دنبال شکست زبیریان در مرج راهط شام به دست کلیبان یمنی شاهد بودند. از این رو همواره به دنبال فرصتی برای کین خواهی و انتقام گیری و تسویه حساب های خود با یمنیان و کلیبان می گشتند. هنوز این سه والی، سیاست جانبدارانه خود را از کلیبان و یمنیان به اجرا در نیاورده بودند که دل های قیسیان از درد آکنده و جان هایشان از تلاطم لبریز بود و در انتظار فرصتی مناسب به سر می بردند.

ناخرسندی هشام بن عبدالملك، از دامن زدن به اختلاف های قبایلی

به مجرد این که فرمانروایی اندلس به دست چند والی عرب قیسی: حذیفه فرزند احوص قیسی، عثمان فرزند ابونسعه خنعمی، هیثم فرزند عبیدالله کنانی و محمد فرزند عبدالله اشجعی افتاد، کلیبان یمنی در والی گری ایشان سخت گرفتار آمدند و به محنت زندگی دچار شدند. هیثم، چنان بر یمنیان عرصه را تنگ گرفت که به ناچار سر به شورش برداشتند و نافرمانی آشکار پیشه کردند. کار سخت گیری هیثم بر قبایل یمنی به جایی رسید که خلیفه اموی، هشام بن عبدالملك (حکومت: ۱۰۵ / ۷۲۳-۷۴۲م) به رغم قیسی بودن خود، کار هیثم را زشت شمرد و پس از عزل او، به شدت کیفرش کرد. هشام، از قبیله های عرب و بربر ساکن اندلس، از بدرقتاری هیثم با ایشان و زندانی کردن بسیاری از آنان شکایت هایی دریافت کرد و به کارگزار خویش، محمد، فرزند عبدالله دستور داد تا در مورد این شکایت ها تحقیق کند.

پس از بررسی و ثابت شدن اتهام ها، محمد او را به زندان انداخت و زندانیانش را آزاد کرد و ثروت هایشان را که هیثم مصادره کرده بود، به ایشان برگردانید و قبل از تبعید هیثم به افریقیه (تونس) او را سوار بر الاغ در خیابان های قرطبه چرخانید، تا به خاطر رفتار ناپسندش نسبت به سران قبیلهگان عرب و بربر، بدنام و رسوایش سازد. (۳۱)

صفاآرایی بربران برضد اشراف عرب اگر چه از آغاز دوره هیثم، دشمنی آشکار و آسیب آفرین کهن و ریشه دار قیسی و یمنی شروع شده بود، اما به علت سرگرمی مسلمانان به جنگ در آن سوی پیرنه، آسیب های این اختلاف زمانی آشکار شد که دسته بندی های قیسی و یمنی به نزاع و جنگ تبدیل شد؛ یعنی در روزگار حکومت عقبه، فرزند حجاج سلولی. این والی از سوویی از فرانک ها شکست خورده بود و از سوی دیگر والی افریقیه، عبیدالله، فرزند حجاب برای خوابانیدن شورش های بربران بلاد مغرب، از او خواسته بود به سواحل شمال مغرب حمله کند و این وضعیت، سرآغاز جنگ و صفاآرایی تحزب های قبایلی بود. عقبه، والی آندلس، به ندای کمک خواهی عبیدالله پاسخ مساعد داد و با نیروهای زیادی از دریا عبور کرد و به سواحل افریقایی رسید و هر کس از بربران را که به دستش افتاد از دم تیغ گذراند. با وجود این به خاموش کردن آشوب، موفق نشد. (۳۲) شورش بربران به سرعت فراگیر شد. عبیدالله برای مقابله با آن، همه سپاهیان را که در اختیار داشت سازمان دهی کرد و فرماندهیشان را به خالد، فرزند حبیب فهری، معروف به ((ابن اصم)) سپرد. خالد پیش رفت، تا در حوالی طنجه با رهبر شورشیان بربر، میسر طغری، برخورد کرد، اما جنگ مهمی رخ نداد و میسر به شهر طنجه برگشت و در آن جا سپاهیان خودش او را کشتند و بربران برای خود رهبر دیگری را به نام خالد، فرزند حمید زناتی تعیین کردند و این بار موفقیت بیشتری از قبل به دست آوردند و با حمله به موخره سپاه خالد، موجب آشفتگی در سپاه عرب شدند. خالد و اشراف دیگر عرب که همراهش بودند، زنده ماندن پس از این شکست را ننگ شمردند و خود را بی محابا به صف های دشمن زده و از دم کشته شدند. از این رو، این پیکار ((جنگ اشراف)) نام گرفت، زیرا در آن برگزیدگان اشراف قبیلهگان عرب کشته شده بودند. (۳۳)

شکست سپاه اعزامی هشام و عربان عربان چون می پنداشتند که عبیدالله سبب این محنت زدگیشان شده است، نظر به خلع وی دادند و خلیفه، هشام بن عبدالملک وقتی از شکست سپاهیان وی در برابر شورشیان بربر با خبر شد، به فراهم آوردن لشکر عظیمی دستور داد و فرماندهی آن را به یک فرمانده قیسی به نام کلثوم، پسر عیاض قشیری واگذار و سفارش کرد که اگر وی کشته شد، برادرزاده اش، بلج فرزند بشرقشیری، جانشین اش شود و در صورت درگذشت او، فرماندهی را ثعلبه، فرزند سلمه، از قبیله عامله یمنی برعهده داشته باشد و به فرماندهانش فرمان کشتار همگانی داد و ریختن خون اهالی هر منطقه ای را که تصرف کنند و کشتار همه کسانی از شورشیان را که به چنگشان بیفتند، رواشمرد. (۳۴) هشام بن عبدالملک، از آغاز خلافتش آشکارا، به قبایل یمنی تمایل و از قبایل قیسی نفرت داشت، چون در زمان خلافت برادرش، یزید بن عبدالملک، قیسی ها سر به طغیان برداشته بودند. از این رو وقتی از برپا شدن شورش بربران و کوتاهی های ایشان آگاه شد، گفت: ((از دست قوم عرب سخت خشمگینم. لشکری به سویشان روانه می کنم که ابتدایش نزد ایشان و انتهایش نزد خودم باشد)). (۳۵) وی همراه کلثوم دو فرمانده دیگر از وابستگان امویان، به نام های هارون و مغیث که منطقه را خوب می شناختند، روانه کرد.

لشکر اعزامی هشام در تابستان ۵۱۲۳ / ۷۴۱م به افریقیه رسید، ولی از سوی عربان منطقه، از ایشان بدترین استقبال به عمل آمد. آنان به جای این که اهل شام و این لشکر را به عنوان نیروی کمکی خود بپذیرند، ایشان را همچون دشمن خویش شمردند و به حبیب، فرزند ابوعبیده که در تاهرت بود، پیغام فرستاده بدو خبر دادند که کلثوم و همراهانش آمده اند تا در افریقیه بمانند. پس از برخورد دو گروه، نزاع هایی نیز رخ داد که البته به سرعت پایان یافت و لشکریان از هر گروه برای جنگیدن با بربران به هم پیوستند و با ایشان به چندین جنگ پرداختند که در خلال آن ها کلثوم، حبیب، مغیث و هارون کشته شدند و عربان به شدت شکست خوردند. لشکر شام و همراه ایشان بلج، فرزند بشر و عبدالرحمان، فرزند حبیب به آندلس رفتند سپس برخی از آن ها به قیروان باز گشتند. فرمانده عربان شکست خورده به بلج رسید و با همراهان خود به سبته پناه برد و بر آن شهر چیره شد. بربران نیز سواره نظام شامی را تعقیب کردند و تلاش زیادی کردند که با اعمال قدرت، سبته را بازگیرند، لیکن موفق نشدند، پس کشتزارهای پیرامون شهر را نابود کردند. (۳۶)

عزیمت لشکر شام به آندلس لشکر شام از والی آندلس، عبدالملک، فرزند قطن فهری که در پی بیماری عقبه سلولی حکومت یافته بود، کمک خواستند. پیش از آن عبدالملک با درخواست بلج مبنی بر عبور وی از آندلس، به هیچ وجه موافقت نکرده بود، ولی اکنون وضعیتی پیش بینی نشده رخ داده بود که عبدالملک را به تغییر روش وادار می کرد. به رغم این که بربران شبه جزیره ایبریا، آن برخورد تندی را که برادران مغربیشان پیشه کرده بودند، نداشتند، اما در نفرت از عربان با آنان همگام بودند، زیرا این سرزمین به دست آنان گشوده شده بود و موسی و عربان جز چیدن میوه های پیروزی بر لشکر غربی گوت که طارق و لشکر بربری دوازده هزار نفره اش فراهم آورده بودند، کاری نکردند. این عربان هنگام تقسیم نتایج فتح، بیش ترین بهره یعنی حکومت و پر نعمت ترین سرزمین ها را به خود اختصاص دادند. ایشان زبردستان طارق را به دشت های لامانشاه و استرامادورا راندند و بدین ترتیب مسئولیت مبارزه با مسیحیان که در منطقه کوهستانی نبره (ناوار) و در سرزمین بشکنس، جنبش مقاومت خطرناکی را سازمان داده بودند، بردوش ایشان افتاد. مسیحیان، گرد پیشوایی به نام پلاویا پلاک را گرفته بودند و والیان عرب به خاطر ناچیز شمردن آن ها و یا به سبب سختی گذر از کوه سارانی که در آن جا پناه گرفته بودند، به ایشان توجه نمی کردند و به تعقیب و ریشه کنی آنان نمی پرداختند؛ اما همین گروه های ناچیز در هنگامه های آشفتگی کشور و سرگرم شدن والیان عرب به ساماندهی آشفتگی ها، در داخل کوهستان های دورافتاده می بالیدند و تنومند می شدند و همین جنبش مقاومت، در آن مملکت مسیحی نشین هسته نیرومندی شد و توانست

حدود يك قرن در حكومت بر اندلس با اسلام به رقابت برخيزد و سرانجام زمينه ساز قدرت يافتن تدريجي اسپان ها و در نهايت ريشه كنى حكومت مسلمانان از اندلس گردد.(۳۷)

بدین ترتیب ریشه سقوط فرهنگ و تمدن اسلامی و نابودی حکومت مسلمان در اندلس، تا حدود زیادی به همین اختلاف های قبیلگان عرب قیسی و یمنی با هم از يك سو، و عربان و بربران از دیگر سو باز می گردد. در حقیقت عربان شمال آفریقا از حجاز و بیشترشان از مدینه منوره بودند و میان عربان حجاز و عربان شام کینه ها و خونخواهی هایی وجود داشت که به روزگاران جنگ حره و کشتار همگانی مدینه در دوره حکومت یزید، فرزند معاویه در سال ۵۶۳ / ۶۸۳ م برمی گشت.

افزون بر این ها، عربان شمال آفریقا حکومت بر مغرب را حق خودشان می دانستند، زیرا آنان آن جا را گشوده بودند و از این که عربان شام در ثروت هایش خود را سهیم ایشان بشمرند، ناراحت می شدند. بربران نیز در هیچ شرایطی حکومت استبدادی عربان را، چه قیسی باشند و چه یمنی، نمی پسندیدند. ایشان تشنه اصل مساوات اسلامی بودند که متأسفانه چه در آفریقا و چه در اندلس، با خود برتر بینی قبیلگان عرب و امتیازطلبی و اشرافی گری ایشان، زیر پا گذارده شده بود.(۳۸)

بربران مغرب، در این هنگام، نزد خوارج در اندلس شتافتند، تا ایشان را نیز آماده جنگ کنند که شمشیر بکشند و حکومت قبایل عرب را از ریشه برکنند. به دنبال آن در گالیکیه (جلیقیه) يك آشوب سیاسی - دینی، مثل شورش مغرب بر پا شد و تمامی مناطق شمالی به جز سرقسطه (ساراگوزا) را دربر گرفت و این شهر در منطقه شمالی، یگانه شهری بود که در اختیار عربان ماند.(۳۹)

جنگ عربان و بربران در اندلس

بدین ترتیب عبدالملك بن قطن فهري، به خاطر وضعیت خطیر پیش آمده، نه تنها با عزیمت لشکر شام به اندلس موافقت کرد، بلکه مجبور شد از عربان شامی که در سبته بودند نیز کمک بخواهد و قول داد برای انتقال آنان به اندلس کشتی هایی را روانه کند، به شرط این که وقتی شورش بربران را خوابانیدند، اندلس را ترك گویند و برای تضمین اجرای پیمان از آنان خواست ده تن از سران قبیله های خود را به وی تسلیم کنند تا وی آنان را در یکی از جزیره ها نگه دارد. شامیان هم پذیرفتند که عبدالملك آن ها را به مغرب بازگرداند و در ساحلی سکنایشان دهد که بربران در آن جا نفوذی نداشته باشند. پس انتقال ایشان به جزیره خضرا انجام پذیرفت و ذخیره و لوازم جنگی و لباس دریافت کردند و سپس به نیروهای عبدالملك پیوستند.(۴۰)

در این هنگام در همه جای اندلس شکست دامنگیر عربان شده بود؛ حتی نیروهایی هم که ایشان قبلا به کمک خود فراخوانده بودند تا با شورشیان بجنگند، شکست خورده بودند. شورشیان گالیکیه، مارده، قلوبه و طلبیره که همه به یکدیگر پیوسته بودند، اینک به سه گروه تقسیم می شدند:

گروه نخست می رفتند تا طلیطله را بگشایند؛
گروه دوم برای حمله به قرطبه حرکت می کردند؛
گروه سوم، به جزیره خضرا هجوم می بردند تا کشتی های جنگی پهلو گرفته در خلیج آن جا را تصرف کنند و سپس از تنگه بگذرند و شامیان مستقر در سبته را (که از انتقالشان به اندلس بی خبر بودند)، از میان بردارند و جماعتی از بربران آفریقا را به اندلس انتقال دهند.(۴۱)

در این وضعیت، نیروهای متحد عرب، نخست در شذونه (سدونیا) با بربران درگیر شدند و ایشان را به سختی شکست دادند و به غنیمت های زیادی دست یافتند.(۴۲)

سپاه دوم شورشیان بربر نیز که در حال هجوم به قرطبه بودند پس از پایداری سختی، شکست خوردند و سپاه سوم که شمار افرادی از دیگر سپاه ها بیشتر بود، ۲۷ روز طلیطله را محاصره کردند تا این که دو سپاه در کناره های رود سلیط با هم درگیر شدند و بربران خیلی سخت شکست خوردند و عربان شورشیان را در همه جا دنبال و به شدت کشتار کردند و عربان شامی که تا پیش از آن در سبته از گرسنگی و تهیدستی در شرف نابودی قرار گرفته بودند، با غنیمت های فراوانی که اینک به دست آورده بودند، زندگی راحتی یافتند.(۴۳)

نقض پیمان و والی شدن بلج

همین که عبدالملك بن قطن از آتش شورش بربران رهایی یافت، از بلج قشیری و همراهانش اجرای مفاد پیمان را که با هم بسته بودند، خواستار شد و دستور داد که عربان شامی از اندلس به مغرب بروند، اما ایشان که تازه به زندگی آسوده بهشتی دست یافته بودند، نپذیرفتند و با استفاده از يك فرصت به دست آمده بر عبدالملك در کاخش شوریدند و او را از حکومت خلع کردند و فرمانده خود، بلج را به والی گری اندلس (۴ ذیقعد ۱۲۳ / ۲۰ سپتامبر ۷۴۱) برگزیدند.(۴۴)

بلج کارش را با آزادسازی سران قبایل شامی که عبدالملك نزد خود گروگان گرفته بود، شروع کرد. عبدالملك آنان را در جزیره ای کوچک، در مقابل جزیره خضرا، به نام جزیره ((ام حکیم)) نگاه داشته و آب و غذا را هم از ایشان باز گرفته بود و بدین سبب یکی از گروگان ها، از نجبای شامیان عرب ساکن ام حکیم در گذشته بود و شامیان، به فصاص مرگ این شخص، کشتن عبدالملك را خواستار شدند؛ لیکن بلج نپذیرفت.(۴۵)

تقسیم شدن اندلس به دو اردوگاه متخاصم

عربان یمنی بلج را که مانند عبدالملك از قبیله مضر و شامی بود، به جانبداری از او متهم کردند و سر به شورش برداشتند. وی به ناچار به درخواست لشکر خود تن درداد و عبدالملك را بدیشان سپرد که او را کشتند.

در آن هنگام اهالی سرقسطه (ساراگوزا) پسران عبدالملك، امیه و قطن را که پس از خلع و سقوط حکومت پدرشان به سرقسطه گریخته و مورد حمایت عربان بومی شده آن جا و بربران قرار گرفته بودند، به حکومت خود برگزیدند و گروهی از فرماندهان، از قبیل: عبدالرحمان فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه و عبدالرحمان فرزند حبیب فهري، بزرگ لشکر که از یاران بلج نیز بود، بدیشان پیوستند و بدین ترتیب اندلس به دو اردوگاه بزرگ متخاصم تقسیم شد: اردوگاه عربان شامی که حکومت را در دست گرفته بودند و اردوگاه عربان یمنی و بربران بومی که شامیان را از راه رسیدگانی غاصب به شمار می آوردند.(۴۶)

شمار افراد لشکر عربان بومی شده که صاحبان نخستین حمله به اندلس بودند، بیش از يك صدهزار رزمنده و یا به گزارش برخی دیگر از مورخان چهل هزار نفر بود، اما سپاهیان بلج و یارانش دوازده هزار نفر می شدند. دو لشکر در شهری به نام ((افوه برطوره)) با هم برخورد کردند و در شوال سال ۱۲۴ / آگوست ۷۴۲، میانشان جنگ درگرفت.

شامیان با دلیری تمام همه حمله های هم پیمان شدگان جلوگیری کردند. در خلال پیکار، عبدالرحمان، فرزند علقمه لخمی، حاکم اربونه که از دلیرترین سوارکاران اندلس بود، خواست با قتل فرمانده سپاه دشمن، به جنگ خاتمه دهد، از این رو بلج را که پرچمی به دست داشت، با شمشیر زد، لیکن خود عبدالرحمان هم بی درنگ کشته شد. (۴۷)

عربان محلی، پس از این شکست به سرقسطه باز گشتند و شامیان که جز اندکی کشته ندادند، پیروزمندانه به قرطبه درآمدند و بعد از کشته شدن بلج، ثعلبه، فرزند سلامه عاملی یمنی را به حکومت برگزیدند. ثعلبه به علت این که به پایداری در مقابل عربان محلی تصمیم گرفته بود، در نظر لشکریانش از محبوبیت زیادی برخوردار بود. (۴۸) با این وصف، عربان و بربران که در مارده فراهم آمده بودند، وی را در جنگ شکست دادند و وادار کردند به قرطبه عقب نشینی کند اما هنگام پراکنده شدن محاصره کنندگان، وی فرصت را مساعد دید و به سختی بر ایشان هجوم برد و کشتاری فحیح کرد و زنان و تعداد زیادی از رزمندگان را نیز به اسارت برد. (۴۹)

پیدایش گروهی معتدل در میان دو حزب رقیب

در این هنگام، میان دو حزب رقیب در اندلس يك گروه از معتدلان پدید آمده بودند که از نتایج این آشوب ها غمگین بودند و همواره می هراسیدند که مبادا مسیحیان شمال، فرصت اختلاف میان مسلمانان را غنیمت بشمرند و به توسعه قلمرو خود در مرزها بپردازند. از این رو از والی افریقیه، حنظله، فرزند صفوان کلبی خواستند که يك والی جدید برای اندلس بفرستد و او ابوالخطار حسام، فرزند ضرار کلبی را فرستاد که با سپاه خود در ۵۱۲۵ / ۷۴۳م به اندلس وارد شد. شامیان وی را چون یکی از اشراف دمشق بود، به خوبی پذیرفتند و عربان بومی شده نیز بدین امید که از نکبت اختلاف و آشفتگی رهایی یابند، از آمدنش خوشحال شدند. (۵۰)

اقدامات سیاسی ابوالخطار

ابوالخطار، نخست با پسران عبدالملک، امیه و قطن، و بزرگان به توافق رسید و حکومت برخی از ولایت های شمالی را بدیشان سپرد و دوازده نفر از فرماندهان افراطی محرک شورش را که ثعلبه هم در زمره ایشان بود، آزاد ساخت و سپس اراضی را به اقطاع شامیان غالب داد و ایشان را در میان عربان محلی پخش کرد و در خانه هایی، مثل خانه های خودشان در استان های شام، مسکن داد و شهرهای زیادی را نیز در اختیارشان در آورد. (۵۱) البته ابوالخطار نتوانست این سیاست عادلانه را میان یمنیان و قیسیان پیوسته دنبال کند و خیلی زود به دشمنی طبیعی و قبیلگی خود نسبت به قیسیان، بازگشت (۵۲) و چون خود در شمال افریقا مورد ستم قیسیان قرار گرفته بود و در اندلس هم یکی از بزرگان قبیله اش، سعد، فرزند جواس را کشته بودند با ایشان، خشونت پیشه کرد. اما قیسیان اندلس به استفاده از قدرت نپرداختند؛ مگر بعد از این که قضاوت ناعادلانه ابوالخطار در آنان این انگیزه را ایجاد کرد. ماجرا از این قرار بود که شخصی از قبیله معدکنانه با يك نفر کلبی نزاعی داشت. دادخواست به والی داد و با این که حق با وی بود ابوالخطار حق را به وی نداد. پس این فرد از این داوری غیرعادلانه نزد پیری بزرگ از قبیله کلب به نام صمیل بن حاتم شکایت برد. (۵۳)

صمیل، نوه شمرذی الجوشن کلبی بود. شمر از اشراف عربان کوفه، یکی از کشندگان حضرت امام حسین (ع) و کسی بود که سر سیدالشهدا (ع) را نزد یزید برده بود. در زمانی که مختار از کشندگان حضرت امام حسین (ع) انتقام می گرفت، شمر با فرزندان و خانواده اش گریخت و خود را به شام رسانید و در آن جا در میان عربان شامی با عزت و سربلندی اقامت یافت. (۵۴)

صمیل که از سوارکاران دلیر و فرماندهان آگاه و با تجربه قبیله بنی کلب اندلس و در میان قیسیان و عربان شامی محترم بود، وقتی از پامالی حق شخصی معدی به دست والی آگاه شد، به نزد وی رفت و او را به خاطر جانبداری از خویشانش سرزنش کرد و از او خواست که حق را به حق دار بدهد. اما والی به وی پاسخ درشت داد و هنگامی که صمیل نیز درشت و با خشونت جوابش را رد کرد، والی وی را از مجلس خود بیرون راند. صمیل این هانت را تحمل کرد و خشمگانه بیرون رفت. (۵۵)

صفآرایی دوباره قیسیان و یمنیان در برابر هم بر سر حکومت اندلس

چون صمیل در سوارکاری، دلیری و فرماندهی مهارت داشت، مضریان و برخی از یمنیان که دشمن و رقیب ابوالخطار بودند، مثل: قبایل جذام و لخم بر او گرد آمدند. به علاوه صمیل نزد ابوالخطار، فرمانده قبیله غطفان و رئیس قیسیان رفته، با هم، پیمان همکاری بستند. (۵۶)

ابوالخطار همین که از هم پیمانی دشمنان و رقیبانش در اندلس برضد خود باخبر شد، یاران خویش را برای جنگ فراخواند و دو جناح در شدونه، برکناره های دره لکه در رجب ۱۲۷ / آوریل ۷۴۵ با هم برخورد کردند و ابوالخطار شکست خورد و اسیر شد و برخی از یارانش کشته شدند. اما یمنیان شکست را نپذیرفتند و یکی از فرماندهانشان، به نام عبدالرحمان، فرزند نعیم، تصمیم گرفت که ابوالخطار را از زندان برهاند، پس با برخی از همراهان خود به زندان وی حمله برد و ابوالخطار را بیرون آورد و او را به شهر باجه گریزاند که یاران یمنی اش در آن جا بودند. (۵۷)

بدین ترتیب اوضاع در سرزمین اندلس همواره تحول می یافت و پیوسته اختلاف در میان قبایل عرب برسر حکومت، آشکارتر می شد تا سال ۵۱۲۹ / ۷۴۷م فرارسید و در این سال، دو فرمانده از قبیله جذام به نام های عمرو، فرزند ثوابه و یحیی، فرزند حرث که کینه ای بسیار شدید با شامیان داشت، برای دست یابی به حکومت، سر به نزاع برداشتند و چون صمیل پراکنده مردم را دید، رضایت نداد که حکومت اندلس به مردی همچون یحیی، فرزند حرث برسد که نسبت به خویشان خود، عربان شامی، دشمنی سختی داشت. از طرف دیگر، خودش هم حکومت را نپذیرفت، زیرا معتقد بود که قیسیان ناتوان تر از آن اند که او را یاری کنند و سرانجام چنین صلاح دانست که حکومت را به شخصی بسپارد که هم یمنیان و قیسیان و هم مغربیان از او خشنود باشند و به حکومتش رضایت دهند. آن شخص یوسف، فرزند عبدالرحمان فهری بود که در این زمان در البیره می زیست. فرزند حرث هم به حکومت بر استان ریه رضایت داد. (۵۸)

حکومت یوسف فهری بر اندلس

یوسف، فرزند عبدالرحمان در خود شرطهای فرماندهی را جمع داشت، مردی بی نظیر بود و یمنیان و مضریان، همه به خاطر احترام

خاندان و تبارش از حکومت یافتن وی خوشحال شدند. او از نسل عقبه، فرزند نافع فهري، فرمانده ناموری بود که قسمت گسترده ای از افریقا را گشوده بود. افزون بر این ها او از فهري، قبیله ای از قریش در اطراف مکه بود که در شرافت پس از قریش به شمار می‌آمدند و دیگر قبایل به دیدن ایشان در رده های بالای فرماندهی عادت کرده بودند. (۵۹)

بدین ترتیب بر والی گری یوسف فهري در جمادی‌الاول ۱۲۹ / ژانویه ۷۴۷ اتفاق نظر پدید آمده و او حاکم اندلس شد؛ اما صمیل پس از واگذاری حکومت اندلس به وی، نفرت خود را نسبت به یمنیان آشکار ساخت. صمیل، نخست با پسر حریت جذامی یمین شکنی آغاز و او را از حکومت استان ریه خلع کرد که این کار به درگیری‌ها و به آتش جنگ قبایل دامن زد و پسر حریت را واداشت تا با ابوالخطار برای مقابله با این وضعیت یمین ببندد. هر کدام از این دو سخت درپی حکومت بودند، ولی از آن جا که در این هنگام، برای انتقام از قیسیان به اتحاد قبایل سخت نیاز بود، ابوالخطار به نفع پسر حریت از حکومت چشم پوشید و هر دو جناح: ابوالخطار و پسر حریت از يك طرف، و یوسف فهري و صمیل که معدیان (قیسیان) با ایشان بودند، از طرف دیگر با هم برخورد کردند. (۶۰)

ابوالخطار و پسر حریت برکناره رود قرطبه در روستای شقنده، اردو زدند. یوسف و صمیل با سپاه خود از رود گذشتند و به سوی ایشان رفتند و در سال ۵۱۳۰هـ / ۷۴۷م میان دو جناح جنگی خونین درگرفت که در آن ابوالخطار و پسر حریت اسیر شدند و یمنیان تعدادی از فرماندهان خود را از دست دادند و کار بر یوسف، پسر عبدالرحمان فهري استوار گردید. (۶۱)

یوسف پس از این پیروزی، دیگر هیچ رقیبی نداشت؛ لیکن به سبب نفوذ مستبدانه صمیل در کار حکومت، وی از هیچ اختیاری جز لقب حاکم، برخوردار نبود. از این رو از صمیل، فرزند حاتم، سخت می ترسید و چنین صلاح دید که او را از قرطبه دور سازد تا از نفوذ وی رهایی یابد. پس سرزمینی در استان سرقسطه و اطراف آن به وی بخشید و صمیل بآن که اعتراضی کند، با پیروان و خواجهگان خویش که دوپست تن می شدند، حرکت کرد و در ۵۱۳۳هـ / ۷۵۰م در سرقسطه (ساراکوزا) مستقر شد. (۶۲)

استفاده نهضت مقاومت مسیحیان شمالی اندلس از اختلاف های مسلمانان در این هنگام اوضاع سیاسی به علت اختلاف های قبایل بر سر حکومت، در تمامی سرزمین اندلس هم چنان ناآرام و آشفته بود و مسیحیان گالیکیه (جلیقیه) نیز بر ضد مسلمانان سر به شورش برداشته بودند. پلایو (پلای) فرمانده مسیحیان که در اشتوریه در کوهساران پناه گرفته بود، با جنگ و گریز به توسعه قلمرو حکومت خویش مشغول بود.

در ۵۱۳۳هـ / ۷۵۰م پلایو در گذشت، اما مرگ وی نه تنها به نهضت ایشان پایان نداد، بلکه امیران بشکنس و شهزادگان گوت در ماورای کوهساران پیرنه به رهبری فرمانده خود کنت آنزیموند به نهضت ادامه داده، بر مسلمانان می شوریدند. (۶۳)

در این میان، آشوب های درون قبایل عرب به سخت ترین حد خود رسیده بود و بر اثر همین آشفستگی ها و نابه سامانی ها، حتی روابط میان مسلمانان اربونه و قرطبه قطع شده بود و آنزیموند از پادشاه فرانک ها، پپین کوتوله (Pepin Le Bref) (۵۱۵۱-۹۶هـ / ۷۱۵-۷۴۸م)، درخواست کرده بود به تکمیل کمک هایی بپردازد که پدرش، شارل مارتل آن را شروع کرده بود. بدین ترتیب آنزیموند و پپین، به کمک هم، توانستند بر مراکز اسلامی سپتامانیا، با وجود پایداری سخت پاسگاه های اسلامی، در ۵۱۳۶هـ / ۷۵۲م دست یابند. (۶۵)

در این دوره میان قیسیان و یمنیان، تفاهمی نسبی و آرامشی ظاهری برقرار بود، زیرا یمنیان که اکثریت مسلمانان اندلس را تشکیل می دادند، خود را در حکومت بر اندلس از دیگران شایسته تر و بر حق تر می دیدند و با این وصف، مشاهده می کردند که صمیل و پیروان قیسی او از موقعیت ممتاز حکومتی برخوردارند. پس طبیعی بود که پیوسته چشم امید به نخستین فرصتی بدوزند که بتوانند حق خویش را احقاق کنند و این فرصت را با اعلان شورش عامر، از بنی عدی، بر ضد یوسف فهري به دست آوردند. (۶۶)

ائتلاف بر ضد والیان عرب اندلس

عامر به ابوجعفر منصور عباسی (حکومت: ۱۳۶-۱۵۸هـ / ۷۷۵-۷۵۴م) پیغام فرستاده، از او درخواست کمک کرد و از او خواست که حکومت اندلس را بدو بسپارد و از پی آن در زمینی که در غرب قرطبه داشت، بارویی ساخت. درست در همین زمان، يك قرشی دیگر به نام حباب (حجاب) فرزند رواجه، نوه عبدالله زهري کلابی نیز سر به شورش برداشت. عامر در سرقسطه با او روبه رو شد و به وی که از فرماندهان مضری بود، پیشنهاد داد که نیروهای خود را بر ضد صمیل متحد سازند و در فراخوانی یمنیان و بربران برای پیکار با یوسف فهري و صمیل با هم ائتلاف کنند. با این کار ایشان، نیروی عظیمی از مضریان و یمنیان و بربران گرد ایشان فراهم آمد.

عامر و حباب زهري با این نیروی عظیم به سرقسطه هجوم بردند و در ۵۱۳۶هـ / ۷۵۳م دامنه محاصره را بر صمیل تنگ کردند و تلاش صمیل برای کمک خواهی از یوسف فهري که قدرتش به ضعف گراییده و نفوذش از میان رفته بود، به جایی نرسید و از این رو به قیسیانی رو آورد که بخشی از نیروی سپاه قنسرين و دمشق مقیم در منطقه جیان و البیره اندلس را تشکیل می دادند، و ایشان به کمکش شتافته به طلیطله حمله بردند (آغاز سال ۵۱۳۷هـ / ۷۵۵م). فرماندهی حمله را به ابن شهاب رئیس قبیله کعب عامر سپرده بودند. هم چنین ایشان در شکست محاصره صمیل و پیروانش نیز موفق شدند و آن گاه قیسیان با هم یمیمان خود به شهر در آمدند. (۶۷)

بررسی نتایج اختلاف های قبیلگی در اندلس

اختلاف های قبیلگی و درگیری میان یمنیان و قیسیان، در تاریخ اندلس، تأثیری چشمگیر داشت. یمنیان که از تصدی امور حکومتی محروم شدند، به کارهای اجتماعی و امور شهری و روستایی روی آوردند و از ثروتمندترین و مالدارترین مردمان اندلس شدند و در ضمن اشتغال به کشاورزی و دادوستد با ساکنان بومی، به نشر تعالیم قرآن و اسلام و اشاعه زبان عربی پرداختند به طوری که زبان اهالی اندلس به يك نوع گرایش عربی - یمنی تبدیل شد که از آن به زبان عربی اندلسی تعبیر می کنند. (۶۸)

تأثیر یمنیان در زمینه دانش و معرفت نیز در همین دوره آشکار شد و بعدها در فقه و امور علم و دین استادان اندلسیان شدند و در حقیقت، یمنیان طلیعه داران نهضت علمی در آن سرزمین بودند و در خلال همین دوران پر از شورش ها و آشوب ها بود که ایشان به ایجاد حزبی مخالف قدرت حاکمه پرداختند که پیوسته دنبال فرصتی می گشت، تا به حکومت دست یابد و بدین طریق برای حکومتگران به منزله يك منتقد و يك رقیب و يك کنترل کننده به شمار می رفت.

نتیجه دیگر این سال های خونبار در تاریخ اندلس این بود که مسلمانان به خاطر همین اختلاف ها، حدود يك چهارم از سرزمین

هایی را که در اروپا و اندلس به دست آورده بودند در همین دوره، از دست دادند. افزون بر آن، کینه و نفرتی که در ژرفای جان های عربان و بربران در خلال سده های طولانی جای گرفته بود با ریختن خون ها، سرزمین زیبای شبه جزیره ایبری را آلوده می کرد؛ خون هایی که می بایست در راه هدف هایی والاتر و برتر و در مسیر انتشار و حراست آرمان های گرمی انسان دوستانه اسلامی نثار گردد و به جای کینا فرینی، گل بوته های مهر و عشق را بکارد و آبیاری کند و به بار بنشانند. همین نزاع ها و اختلاف ها و پیکارهای بی حاصل، از پیشرفت تعالیم عالی انسان دوستی اسلام، در ماورای پیرنه نیز جلوگیری کرد و حتی خود سرزمین اندلس را نیز در معرض تجاوزها و تاخت و تازهای بعدی اقوام اسپان و فرانک ها و ... قرار داد؛ تجاوزهایی که به خصوص از دوره حکومت شارلمانی (124) (69) (Charlemagne ۵۱۹۸-۷۴۳ / ۸۱۴-۷۴۳ م) آغاز گردید و سرانجام به سقوط کامل حکومت اسلامی در شبه جزیره ایبری (اندلس) انجامید.

به هر حال در زمان های پایانه حکومت والیان عرب، سرزمین اندلس به شدت نیازمند یک منجی بود؛ منجی ای که در جنگ های قبیلگان با یکدیگر، دستانش به خون آلوده نشده باشد و گویا سرنویشت چنین می خواست که آن منجی عبدالرحمان فرزند معاویه و نوه هشام بن عبدالملک بوده باشد که با ورود خود به اندلس، لقب ((الداخل)) (وارد شونده به اندلس) یافت و بنیان گذار حکومت امویان اندلس (۱۳۸-۵۱۴هـ / ۷۵۶-۱۰۳۳ م) گردید.

پی نوشت ها:

۱. عضو هیئت علمی دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۲. قاضی ساعد، التعرف بطبقات الامم، به کوشش غلامرضا جمشیدنژاد اول (تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶) ص ۳۳۸-۳۳۶.

۳. همان، ص ۲۳۶. در این هنگام موسی، پسر نصیر، جزیره سردانیه و شهرهای آن را گشود و علاوه بر زر و سیم بسیار، سه هزار تن را به اسارت گرفت. نیز به گشودن سوس اقصی پرداخت و در جزیره میورقه پیاده شده، آن جا را گشود و طارق، غلام خود را که به فتح شهرها و دژهای بربرها در افریقا مشغول بود، به فتح طنجه و اطراف آن فرستاد (رک: ابن قتیبه، الامامه و السیاسه (مصر، ۱۳۳۸هـ) ص ۸۶-۸۵).

۴. موسی، فرزند نصیر بن عبدالرحمان بن زید بکری در سال ۵۱۹هـ / ۶۴۰م در خلافت عمر بن خطاب زاده شد و در مدینه درگذشت (ابن الکرد بوس، تاریخ الاندلس (مادرید، معهدالدراسات الاسلامیه، ۱۹۷۱م) ص ۴۴).

۵. ابن قتیبه، همان، ص ۸۵-۸۶؛ عنان، دولة الاسلام فی الاندلس (چاپ سوم؛ قاهره، موسسه الخانجی، ۱۳۸۰هـ / ۱۹۶۰م) ج ۱، ص ۲۸ و مونس، فجر الاسلام (چاپ اول؛ قاهره، ۱۹۵۹م) ص ۵۲.

۶. طارق، فرزند زیاد بن عبدالله بن رفهون و رفجوم بن نیرغاسن بن ولهاص بن یطوفت بن نفزاور، پیش از فتح اندلس از کارگزاران موسی، پسر نصیر بود (ابن عذاری، البیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب (بیروت، دارالتقافه) ج ۲، ص ۵).

۷. بلاذری، فتوح البلدان (قاهره، المکتبه التجاریه الکبری، ۱۹۵۹م) ص ۲۲۲، ابن عذاری، همان، ص ۴-۵؛ احمد بن مقری، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۱، ص ۱۰۷، ۱۱۱ و ۱۱۷ و حسین مونس، همان.

۸. اخبار مجموعه، ص ۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۴؛ احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صنایع الانشیا (قاهره، المطابع الامیره، ۱۳۳۱هـ / ۱۹۱۳م) ج ۵، ص ۲۴۲؛ امیر شکیب ارسلان، تاریخ عرب فی فرنسا و سویسرا و جزائر البحر المتوسط (مصر، مطبعه عیسی البابی الخلیبی) ص ۲۹ و محمد عبدالله عنان، همان، ج ۱، ص ۳۹.

۹. ابن الکردبوس، همان، ص ۴۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۲ و ۱۰۴؛ اخبار مجموعه، ص ۵؛ مقری، همان، ج ۱، ص ۱۱۸ و زامباور، معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، ترجمه زکی محمدحسن و دیگران (قاهره، ۱۹۵۱م) ج ۱، ص ۲.

۱۰. اخبار مجموعه، ص ۶؛ ابن الکردبوس، همان، ص ۴۵-۴۶؛ ابن عذاری، همان، ص ۵؛ حمیری، صفة جزیره الاندلس (قاهره، مطبعه لجنه التالیف و الترجمه و النشر، ۱۹۳۷م) ص ۱۲۷؛ مقری، همان، ص ۱۱۸؛ حجی، اندلسیات (قاهره، دارالارشاد للطباعه و النشر) ص ۲۳ و جنجانی، الفیروان عبر عصور ازدهار الحضاره الاسلامیه فی المغرب العربی (تونس، الدار التونسیه للنشر، ۱۹۶۸م) ص ۴۳. ۱۱. اخبار مجموعه، ص ۱۵ و ابن عذاری، همان، ص ۱۲، ۱۵-۱۶.

۱۲. ابن عذاری، همان، ص ۱۱؛ عنان، همان، ص ۵۱-۵۲؛ مونس، همان، ص ۱۰۵ و ۲۴۲؛ حجی، همان، ص ۳۴. ۱۳. ابن قتیبه، همان، ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰؛ حمیری، همان، ص ۲۷؛ ارسلان، همان، ص ۳۶ و ۳۹ و عنان، همان، ص ۵۳.

۱۴. ابن الدلائلی، ترصیع الاخبار و تنویع الآثار (مادرید، مطبعه الدراسات الاسلامیه، ۱۹۶۵م) ص ۵؛ حمیری، همان، ص ۶۲-۶۳؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰ و ۲۳؛ مراکش، المعجب فی تلخیص اخبار العرب (قاهره، ۱۹۶۳م) ص ۲۵؛ مقری، همان، ص ۱۲۳؛ مونس، همان، ص ۲۴۳؛ عنان، همان، ص ۵۵ و سالم، قرطبه حاضره الخلفه فی الاندلس (قاهره دارالنهضه العربیه للطباعه و النشر، ۱۹۷۱م) ص ۳۱.

۱۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (بولاق، ۱۳۴۷هـ) ج ۵، ص ۸ و عنان، همان، ص ۵۵، ۷۰.

۱۶. ابن اثیر، همان، ص ۸؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰ و ابن عذاری، همان، ص ۲۳.

۱۷. اخبار مجموعه، ص ۱۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۱۴ و ۲۴ و سالم، همان، ص ۲۸ و ۳۰.

۱۸. رک: طبری، تاریخ الامم و الملوک (قاهره، ۱۹۳۹م) ج ۶، ص ۵۲۳؛ اخبار مجموعه، ص ۲۰؛ عنان، همان، ص ۷۱؛ ابن قتیبه، همان، ص ۷۸؛ ابن اثیر، همان، ص ۹؛ ابن خلکان، و فیات الاعیان (دارالتقافه، ۱۹۷۷م) ج ۳، ص ۲۶؛ ابن عذاری، همان، ص ۲۰؛ اولاکوته، هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا (تهران، شبابویز، ۱۳۶۵) ص ۳۲-۳۳ و جمشیدنژاد اول، ((سیر فرهنگ و تمدن اندلس با توجه به گزارش قاضی ساعد))، نامه پژوهش، تهران، مرکز پژوهش های بنیادی، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۷۳.

۱۹. مقری، همان، ص ۱۰۹؛ ابن عذاری، همان، ص ۴۵ و عنان، همان، ص ۷۳.

۲۰. مقری، همان، ص ۱۲۷؛ ارسلان، همان، ص ۴۷؛ حجی، همان، ص ۳۳؛ عنان، همان، ص ۶۱-۶۲ و آرنولد، الدعوه الی الاسلام، ترجمه حسن ابراهیم (به عربی)، ص ۱۵۷.

۲۱. خوارزمی، مفاتیح العلوم (لیدن، ۱۸۹۵م) ص ۵۹؛ ارسلان، همان، ص ۵۷؛ عنان، همان، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۲، ص ۶۲؛ آرنولد،

- همان، ص ۱۵۷ و جمشیدنژاد اول، نظام های اقتصادی صدر اسلام (تهران، ۱۳۷۶) ص ۷۸-۸۰، ۸۶-۱۱۰
۲۲. ابن الدلائی، همان، ص ۵ و حمیری، همان، ص ۶۲-۶۳
۲۳. آرنولد، همان، ص ۱۵۷.
۲۴. همان.
۲۵. همان، ص ۱۵۹ و ارسلان، همان، ص ۵۸ و ۸۷.
۲۶. عنان، همان، ص ۶۲، ۶۴-۶۵؛ دوزی، تاریخ مسلمی اسپانیا، ترجمه حسن حبشی (قاهره، ۱۳۴۳هـ) ص ۱۴۶؛ آرنولد، همان، ص ۱۵۹ و جمشیدنژاد اول، همان، ص ۶۶-۷۰.
۲۷. عنان، همان، ص ۶۵ و آرنولد، همان، ۱۵۹-۱۶۰.
۲۸. چنان که در بندهای معاهده بسته شده میان عبدالعزیز، فرزند موسی بن نصیر و تدمیر، فرمانروای شرق اسپانیا ملاحظه می کنیم: ((برهر شخص آزادی، يك دينار[۲۶۵] / ۴ گرم زمسكوك [نقد و چهار مد] هر مد۴: / ۳۶ کیلوگرم] گندم و چهار مد جو و چهار قسط [هر قسط: ۱ / ۵ کیلو گرم] سرکه و دو قسط غسل و يك قسط زيتون و بر هر برده، نیمی از این مقادیر)) (ابن الدلائی، ص ۵ و حمیری، ص ۶۲-۶۳).
۲۹. ارسلان، همان، ص ۵۲، ۷۵-۷۷؛ عنان، همان، ص ۷۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۷.
۳۰. لین، قصه العرب، ص ۴۰؛ ارسلان، همان، ص ۸۷ و عنان، همان، ص ۷۴.
۳۱. ارسلان، همان، ص ۸۷ و مونس، ((ثورات البربر فی افریقه و الاندلس))، المجله التاريخيه (قاهره، ۱۹۴۸م) ص ۱۵۸.
۳۲. ابن اثیر، همان، ص ۷۵؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۲؛ مونس همان، ص ۱۷۰ و دوزی، همان، ص ۱۴۸.
۳۳. ابن اثیر، همان، ص ۷۵؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۲-۵۴؛ دوزی، همان، ص ۱۴۹؛ عنان، همان، ص ۱۱۷ و عبدالرزاق، الخوارج فی بلاد المغرب حتى منتصف القرن الرابع الهجرى (مغرب، الدار البيضا دارالثقافه) ص ۴۰.
۳۴. ابن اثیر، همان، ص ۷۶؛ اخبار مجموعه، ص ۳۰ و ۱۳۲؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۰.
۳۵. ابن اثیر، همان و ابن عذارى، همان.
۳۶. ابن اثیر، همان، ص ۷۶ و ۹۹؛ اخبار مجموعه، ص ۲۴ و ۲۵؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۵ و ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۱۸ و دوزی، همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۵.
۳۷. ابن اثیر، همان، ص ۷۶؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۰؛ مونس، ثورات البربر فی افریقه و الاندلس، ص ۱۹۳-۱۹۴ و ۲۰۲؛ عنان، همان، ص ۸۲، ۱۲۱ و ۱۵۵؛ راشد، العلاقات السياسيه بين الدوله العباسيه و الاندلس فى القرنين الثانى و الثالث الهجره (رياض، مكتبه النهضه، ۱۳۸۹هـ / ۱۹۶۹م) ص ۶۴ و دوزی، همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۷.
۳۸. عنان، همان، ص ۱۱۸؛ دوزی، همان، ص ۱۵۵ و مونس، همان، ص ۱۹۴.
۳۹. اخبار مجموعه، ص ۲۸؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۰-۳۱؛ عنان، همان، ص ۸۲؛ حجی، همان، ص ۴۱؛ راشد، همان، ص ۶۵؛ مونس، همان، ص ۱۹۳ و ۱۹۶ و دوزی، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۴۰. ابن اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸-۲۹؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۰-۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۱؛ مونس، همان، ص ۱۹۷ و دوزی، همان، ص ۱۵۸.
۴۱. اخبار مجموعه، همان؛ دوزی، همان؛ عنان، همان، ص ۱۲۱ و مونس، همان، ص ۱۹۶.
۴۲. ابن اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۲۸-۲۹؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۰-۳۲؛ مونس، همان، ص ۱۹۷؛ دوزی، همان، ص ۱۵۸ و عنان، همان.
۴۳. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۱؛ دوزی، همان، ص ۱۵۸ و مونس، همان، ص ۱۹۸.
۴۴. اخبار مجموعه، ص ۴۰؛ ابن عذارى، همان؛ دوزی، همان و عنان، همان.
۴۵. اخبار مجموعه، همان، ص ۴۱ و ابن عذارى، همان، ص ۳۱.
۴۶. ابن اثیر، همان، ص ۱۰۰؛ اخبار مجموعه، ص ۴۲-۴۳؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزی، همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۱-۱۶۲.
۴۷. اخبار مجموعه، ص ۴۳-۴۴؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۲؛ عنان، همان، ص ۱۲۲ و دوزی، همان، ص ۱۶۲.
۴۸. اخبار مجموعه، همان؛ ابن عذارى، همان؛ دوزی، همان و عنان، همان، ص ۱۲۳.
۴۹. ابن اثیر، همان، ص ۱۰۲؛ اخبار مجموعه، ص ۴۴-۴۵ و ابن عذارى، همان، ص ۳۳.
۵۰. ابن ابار، الحلیه السیار (قاهره، ۱۹۶۲م) ص ۶۱؛ اخبار مجموعه، ص ۴۵؛ ابن عذارى، همان، ص ۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۲۳ و دوزی، همان، ص ۱۶۵.
۵۱. ابن ابار، همان؛ ابن اثیر، همان، ص ۱۲۵؛ عنان، همان، ص ۱۲۴ و دوزی، همان، ص ۱۶۸.
۵۲. اخبار مجموعه، ص ۴۶؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹.
۵۳. ابن ابار، همان، ص ۶۷؛ اخبار مجموعه، ص ۵۶؛ ابن عذارى، همان، ص ۳۳؛ عنان، همان و دوزی، همان.
۵۴. ابن ابار، همان و اخبار مجموعه، همان.
۵۵. ابن اثیر، همان، ص ۱۲۶؛ اخبار مجموعه، ص ۵۶-۵۷؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹.
۵۶. ابن ابار، همان، ص ۶۷ و ابن اثیر، همان.
۵۷. ابن اثیر، همان، ص ۱۲۶ و ۱۹۸؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷-۵۸؛ عنان، همان، ص ۱۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۶۹ و ۱۷۲.
۵۸. ابن اثیر، همان، ص ۱۵۱؛ حمیدی، جذوه المقتبس فی ذکر ولاء الاندلس (قاهره، ۱۹۶۶م) ص ۹؛ اخبار مجموعه، ص ۵۷؛ ابن عذارى، همان، ص ۲۳؛ عبادى، المجمل فی تاریخ الاندلس (قاهره، مكتبه النهضه المصریه) ص ۵۵؛ عنان، همان، ص ۲۵ و دوزی، همان، ص ۱۷۳.
۵۹. حمیدی، همان؛ ابن عذارى، همان و عبادى، همان.
۶۰. عنان، همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۹؛ سالم، همان، ص ۴۰ و دوزی، همان، ص ۱۷۴.
۶۱. ابن اثیر، همان، ص ۱۳۵؛ اخبار مجموعه، ص ۵۹-۶۱؛ ارسلان، همان، ص ۶۰ و عنان، همان، ص ۱۲۵.
۶۲. ابن اثیر، همان؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۲؛ عنان، همان، ص ۱۵۹ و دوزی، همان، ص ۱۷۶.

۶۳. ابن اثیر، همان، ص ۱۵۳؛ اخبار مجموعه، ص ۶۱-۶۳؛ عنان، همان، ص ۱۳۱ و دوزی، همان.
۶۴. فرزند شارل مارتل و پدر شارلمانی، دوک بورگونیا و پرووانس و اوسترازا بود که در ۱۳۳هـ / ۷۵۱م به پادشاهی فرانک ها رسید و لومباردیان را به دست برداشتن از راونا به سود پاپ واداشت.
۶۵. ارسلان، همان، ص ۸۰ و عنان، همان.
۶۶. مقری، همان، ص ۱۳۷ و اخبار مجموعه، ص ۶۳.
۶۷. ابن اثیر، همان، ص ۱۸۷؛ اخبار مجموعه، ص ۶۳-۶۵؛ ابن عذاری، همان، ص ۳۷؛ عنان، همان، ص ۱۳۳-۱۳۴ و دوزی، همان، ص ۱۳۷.
۶۸. اخبار مجموعه، ص ۶۶.
۶۹. شارلمانی یا شارل نخست بزرگ (۱۳۴-۱۹۸هـ / ۷۴۳-۸۱۴م)، پادشاه فرانک ها و امپراتور غرب و بنیان گذار سلسله کارولی است که اکس لاشاپل (آخن) را به پایتختی خود برگزید. او بسیار کوشید که بر آندلس استیلا یابد، اما در سرقسطه در ۱۶۱هـ / ۷۷۸م شکست خورد.